

بررسی جنبه های مختلف طلاق در جامعه

سحر کریمی^۱

چکیده:

طلاق شوم ترین سرنوشتی است که ممکن است برای یک خانواده رقم بخورد. با این وجود گاه گریزی از آن باقی نمی ماند. با طلاق رشته ازدواج میان زن و شوهر قطع می شود و از آن پس برای باز کردن گروه علقه میان آن دو باید برخی اقدامات انجام شود. این پدیده یکی از مسائل اجتماعی عصر ماست که امروزه کمتر کسی در مورد مشکل و معضل بودن آن شک می ورزد. میزان بالای طلاق در جوامع امروزی جامعه شناسان را به کنکاش در مورد عوامل موثر بر آن داشته تا مکشوف گردد که چه چیزی موجب چنین تغییری در نرخ طلاق گردیده است. این پدیده جنبه های متعددی از زندگی افراد را تحت تأثیر قرار می دهد و به یک معضل اجتماعی تبدیل شده است. پدیده طلاق یک پدیده روانشناختی است و علل متفاوت روانی، اجتماعی و ... دارد و می بایست روحیه طلاق زدگی در افراد وجود داشته باشد.

سئوالات اصلی که این مقاله در پی پاسخگویی به آنهاست عبارتند از اینکه چه عواملی در جامعه منجر به طلاق می شود؟ و اینکه جنبه های طلاق چیست؟ می باشد. موضوع این مقاله، بررسی و شناخت علل یا عواملی است که در وقوع طلاق موثر می باشد و می خواهیم ببینیم، چه عواملی موجب می شود که طلاق صورت بگیرد اما اهمیت پژوهش حاضر در این است که علل و عوامل اصلی طلاق شناخته می شود و همینطور، عوارض روانی اجتماعی ناشی از آن مشخص می شود. و با شناخت علل و عوارض آن مسئولان اجتماعی کشور می توانند با ارائه پیشنهادات و کاربرد روشهای صحیح تر در پیشگیری و کاهش این مشکل چاره ای بیندیشند. در نهایت این پژوهش در چهار بخش تنظیم شده است که به روش توصیفی^۲ تحلیلی در دو بخش اول آن به ارزیابی مفهوم طلاق و بررسی آن در نظام های حقوقی مختلف می پردازد. و دو بخش پایانی آن هم به علل و عوامل طلاق در جامعه و جنبه های مختلف آن اختصاص یافته است.

کلید واژه: طلاق، علل طلاق، جنبه های طلاق.

بالا رفتن میزان طلاق در دوره ما سبب شده است که مسئله طلاق مورد توجه گروه زیادی از کارشناسان قرار گیرد. در خیلی از موارد حتی گروهی آن را به عنوان نشانه‌ای بر از میان رفتن خانواده در سالهای آینده تلقی کرده‌اند. غالباً گفته می‌شود که امروزه مردم با غم و تشویش کمتری در مقایسه با گذشته به ازدواج روی می‌آورند، چرا که طلاق برای آنان در حکم بیمه‌ای تلقی می‌شود و در صورتی که ازدواج ایجاد مشکل کرده و یا حالت موفقیت آمیز و خشنودکننده‌ای برای آنها نداشت می‌توانند آن را رها کنند. طلاق همواره یکی از چالش برانگیزترین مسائل پیش روی جوامع بشری بوده است. چرا که آثار مستقیم و غیر مستقیم آن نه تنها بر تعادل روانی زوجین، فرزندان و ... بر جای می‌ماند؛ بلکه آثار منفی آن بر نظام اقتصادی و نظام فرهنگی غیر قابل انکار است. بنابراین شناخت علل و عوامل و جنبه‌های مختلف آن و آثاری که بر فرد و جامعه بر جای می‌گذارد، بسیار حائز اهمیت است. طلاق به عنوان پدیده‌ای که باعث جدایی میان دو نفر می‌شود، امری مشترک در همه جوامع است؛ اما شناخت آن از پیچیدگی‌های بسیار برخوردار است و همین پیچیدگی‌ها، مطالعه آن را دشوار ساخته است. از آنجا که ارتباط زن و شوهر غنی‌ترین و چند بعدی‌ترین ارتباط انسانی است، شناخت و درک علل واقعی طلاق، نیازمند ابزاری بس دقیق و پیچیده است.

ماهیت و مفهوم طلاق

طلاق از نظر لغوی به معنی رها شدن می‌باشد و در اصطلاح عبارت از پایان دادن زناشویی به وسیله زن و شوهر می‌باشد. همچنین طلاق را می‌توان انحلال رابطه همسری در ازدواج دائمی را که بعد از آن از نظر رعایت حقوق و تکالیف مربوط به زناشویی مسئولیتی برای دو همسر نخواهد بود، تعریف کرد. طلاق را اغلب راه حل رایج و قانونی عدم سازش زن و شوهر، فروریختن ساختار زندگی خانوادگی، قطع پیوند زناشویی و اختلال ارتباط والدین با فرزندان تعریف کرده‌اند. در حقیقت همانگونه که پیوند بین افراد طبق آیین و قراردادهای رسمی و اجتماعی برقرار می‌شود. چنانچه طرفین نتوانند به دلایل گوناگون شخصیتی، محیطی، اجتماعی و ... با یکدیگر زندگی کنند به ناچار طبق مقررات و ضوابطی از

هم جدا می‌شوند. از این نظر خانواده همچون عمارتی است که زن و شوهر ستون‌های آن را تشکیل می‌دهند و فروریختن هر ستون استحکام و استواری عمارت را دچار تزلزل و گسستگی می‌کند. طلاق با این دید، یکی از غامض‌ترین پدیده‌های اجتماعی، ارکان خانواده را در هم ریخته و بیشتر اثرات مخرب خود را بر روی فرزندان برجای می‌گذارد. طلاق گسستن و فروپاشیدن کانون گرم و آرام بخش زندگی است که اثرات جبران ناپذیری بر اعضای خانواده می‌گذارد. در تحقیقاتی که در زمینه طلاق صورت گرفته مشخص گردید ازدواج‌هایی که به طلاق منجر شده‌اند، کاهش شدیدی در اعتماد به نفس اعضای خانواده به وجود می‌آورد. چنین کمبودی می‌تواند ماهیتی اجتماعی، روانی یا جسمی باشد. کاهش اعتماد به نفس در نتیجه طلاق منشأ مهم اختلالات اعضای خانواده در حین و بعد از طلاق می‌باشد. در این تحقیق همچنین مشخص شد نه تنها طلاق سطح اعتماد اعضای خانواده را کاهش می‌دهد بلکه باعث می‌گردد یکی از زوج‌ها یا هر دو به طور قابل ملاحظه‌ای احساس پوچی کنند. این تحقیق مدلی را نشان می‌دهد که در آن افراد از هم جدا شده به علت کاهش اعتماد محتاج همیاری و کمک هستند. گذشته از این طلاق، پدیده‌ای است که بر تمامی جوانب جمعیت یک جامعه اثر می‌گذارد، زیرا از طرفی بر کمیت جمعیت اثر می‌نهد، یعنی واحد مشروع و اساسی تولید مثل یعنی خانواده را از هم می‌پاشد، از طرف دیگر بر کیفیت جمعیت نیز اثر می‌گذارد، زیرا موجب می‌شود فرزندان محروم از نعمت‌های خانواده تحویل جامعه گردند که احتمالاً فاقد سلامت کافی روانی در احراز مقام شهروندی یک جامعه اند. بنابراین آسیب اجتماعی ناشی از این اقدام نه تنها متوجه اعضای خانواده، بلکه متوجه کل جامعه و نسل آینده نیز می‌باشد.

طلاق در نظام‌های حقوقی گذشته و حال

تاریخچه طلاق به تاریخچه ازدواج برمی‌گردد. به همان علت که بشر بنا به درخواست طبیعی خود پیوند ازدواج می‌بندد تا در کانون گرم خانواده و در کنار همسر خود به سکون و آرامش برسد، به همانگونه نیز ممکن است به دلایلی از ادامه زندگی خودداری کرده، طلاق را بپذیرد. «ولتر» می‌گوید: «طلاق و

ازدواج در یک زمان در عالم پدید آمدند.» اما این پدیده در تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و در طی قرون و اعصار، در قالب‌های مختلفی تحقق یافته است؛ برای مثال چند هزار سال پیش در قوانین حمورابی متعلق به تمدن بابل، حق طلاق تماماً به مرد سپرده شده بود و تنها در صورتی که مرد مرتکب خطایی می‌شد، زن می‌توانست تقاضای طلاق کند، ولی اگر خطا از جانب زن بود و در عین حال، تقاضای طلاق می‌نمود به سبب سوء رفتار و جرأت بر تقاضای طلاق، به مرگ محکوم می‌شد. همچنین در یونان باستان مرد حق داشت هر وقت بخواهد و به هر دلیلی و بدون هیچ تشریفاتی زن را طلاق دهد. در تمدن روم باستان پیش از مسیحیت مرد حق داشت همسرش را به همان شیوه‌ای که به عقد خود درآورده بود، طلاق دهد؛ اگر در معبد ازدواج کرده بودند، در معبد او را طلاق دهد و اگر او را خریده بود، طلاق با فروش او انجام می‌شد. البته در مورد ازدواج در معبد، ابتدا طلاق زن ممکن نبود مگر با اثبات زنا یا سوء قصد او به جان شوهر با استفاده از سم و یا برخی موارد مشابه، ولی از سال ۱۴۴ ق.م که قوانین خاصی به مورد اجرا گذاشته شد، طلاق به طور مطلق برای مرد آزاد شد و از این تاریخ به بعد آمار طلاق در روم حتی در میان قیصرها به شدت افزایش یافت، ولی پیش از ظهور مسیح (ع) شروطنی برای انجام طلاق در نظر گرفته شد؛ از جمله، حضور هفت شاهد بالغ برای اتمام طلاق ضروری اعلام شد؛ همچنین برای زن حق درخواست طلاق از مرد را قائل نبودند و آن را نوعی سبک مغزی زن تلقی می‌کردند که مستحق مجازات بود.

در مصر باستان نیز هیچ قیدی برای طلاق قائل نبود و مرد هر زمان که می‌خواست، می‌توانست همسرش را طلاق دهد. در میان پیروان مذهب بودا مردی می‌توانست هر زمان که بخواهد همسرش را طلاق دهد، چه او راضی باشد و چه راضی نباشد و بهانه‌ای کوچک مانند وراجی زن یا افروختن آتش به گونه‌ای که فضای خانه پر از دود شود، کافی بود تا مرد همسرش را طلاق دهد. در میان هندیان برهمن طلاق ممنوع بود و تنها به آنچه انفصال جسمانی نامیده می‌شد، مجاز بودند. در میان اعراب جاهلی طلاق کاملاً شایع بود و مرد حق داشت هرگاه که مایل باشد و با هر صیغه‌ای که مفید طلاق باشد، همسرش را طلاق دهد و محدودیتی برای دفعات طلاق نیز

وجود نداشت؛ لذا مردی که می‌خواست همسرش را کیفر دهد، می‌توانست او را طلاق دهد و پیش از پایان عده به او رجوع کند و دوباره او را طلاق دهد و باز رجوع کند و این کار را بدون محدودیت ادامه دهد. در آیین یهود، به مجرد اینکه مرد همسرش را نپسندد، حق دارد او را طلاق دهد و پیوند زناشویی به مجرد نیت مرد، قابل گسست است و نیازی به اثبات و ابراز ندارد؛ همانگونه که تشریفات و شرایط خاصی نیز ندارد، ولی به مردم توصیه می‌شود تنها به دلایل موجهی مانند کاستی‌های جسمانی یا اخلاقی، همسر خویش را طلاق دهند.

مسیحیت کاتولیک نیز برای هیچ کدام از زن و مرد حق طلاق قائل نیست و پیوند زناشویی را تنها زمانی قابل گسست می‌داند که زن مرتکب زنا شده باشد. در دوران معاصر نیز نظام‌های حقوقی رایج از الگوهای متعددی در مسئله طلاق پیروی می‌کنند. در کشورهایی مانند ایتالیا و اسپانیا، تحت تأثیر عقاید کلیسای کاتولیک، طلاق تا همین اواخر جنبه قانونی نیافته بود. قوانین جدید نیز در موارد محدودی طلاق را مجاز دانسته‌اند؛ برای مثال، قانون طلاق که در سال ۱۹۷۴ م در ایتالیا به تصویب رسید، تنها در چند مورد خاص (مانند محکومیت قطعی یکی از زوجین، داشتن رابطه جنسی خارج از چهارچوب ازدواج و قطع رابطه زندگی مشترک به مدت پنج سال) به دادگاه‌ها اجازه صدور حکم طلاق را می‌دهد. این سیستم تا چند دهه پیش از این در آمریکا اعمال می‌شد. پذیرش طلاق در صورت احراز عدم امکان ادامه زندگی مشترک یا اثبات اینکه ازدواج عملاً از هم گسسته است و پذیرش طلاق در صورت توافق دو طرف از دیگر سیستم‌های رایج در جوامع معاصر و به طور خاص، کشورهای اروپایی اند. در بیشتر کشورهای اسلامی نیز به پیروی از قانون شریعت اسلام، حق طلاق به مرد اعطا شده است.

اما در اسلام همانگونه که ازدواج را به عنوان یک پیوند مقدس و دارای کارکردهای فردی و اجتماعی ضروری، مورد تأکید فراوان قرار می‌دهد؛ طلاق را فی نفسه امری منفور و ناپسند می‌داند و تمام کوشش خود را در جهت پرهیز خانواده‌ها از طلاق به کار می‌بندد، ولی در مواردی که مصالح مهم‌تر ایجاب کند، ممنوعیتی برای طلاق قائل نشده است؛ به بیان دیگر، یک دسته از روایات اسلامی طلاق را پدیده‌ای بسیار مبغوض

و منفور معرفی کرده‌اند؛ برای نمونه، در روایات تعبیرهایی از این دست وارد شده است که هیچ چیز در نزد خداوند ناپسندتر از خانواده‌ای نیست که به وسیله طلاق از هم پاشیده شود و در میان آنچه خداوند حلال نموده هیچ چیز مبعوض تر از طلاق نیست و خدا فردی را که از روی هوا و هوس، زنان را طلاق می‌دهد، دشمن می‌دارد. از سوی دیگر به روایات متعددی بر می‌خوریم که طلاق را در شرایط خاصی مجاز و احیاناً لازم دانسته‌اند؛ برای مثال، بی‌دینی یا ضعف دینداری از مواردی است که طلاق در آنها به طور خاص تجویز گردیده است. در روایتی آمده است که امام موسی بن جعفر (ع) در پاسخ کسی که در صدد بود طلاق دختر خود را از شوهرش بگیرد، فرمودند: اگر به دلایل دینی نسبت به داماد خود بی‌علاقه شده و می‌خواهی دخترت را از دست وی رهاسازی، چنین کن، در غیر این صورت، هیچ اقدامی در جهت طلاق انجام نده. افزون بر اینها، حتی در مورد برخی امامان معصوم (ع) نیز نقل گردیده که همسر خود را به دلیل انحراف دینی طلاق داده‌اند. نتیجه‌ای که از مجموع این روایات می‌توان گرفت آن است که اسلام طلاق را به خودی خود مبعوض می‌شمارد و در جهت منصرف کردن افراد از آن، کوشش می‌کند. با وجود این، در مواردی که کارکردهای مطلوب خانواده با اختلالات جدی روبرو شود و ادامه زندگی مشترک مفاسدی بیش از پیامدهای منفی طلاق به بار آورد، اسلام حکم به جواز یا رجحان و احیاناً لزوم طلاق کرده است؛ بنابراین بیشترین تأکید اسلام بر مبعوض بودن طلاق به طلاق‌های بالهوسانه اختصاص دارد و روایت زیر از امام محمد باقر (ع) تا حدودی موید این مطلب است: پیامبر خدا (ص) بر مردی گذر کرد. از وی پرسید: همسرت چه شد؟ عرضه داشت: یا رسول الله، او را طلاق دادم. حضرت پرسید: بدون آنکه کار ناشایستی از او سرزده باشد؟ عرضه داشت: آری. پس از این جریان، آن مرد با زن دیگری ازدواج کرد. روزی پیامبر (ص) بر او گذر کرد و پرسید: آیا ازدواج کردی؟ عرضه داشت: آری. پس از مدتی پیامبر (ص) از او پرسید: همسرت چه شد؟ عرضه داشت: او را طلاق دادم. حضرت پرسید: بدون آنکه کار ناشایستی از او سر زده باشد؟ عرضه کرد: آری. آنگاه پیامبر (ص) فرمود: خداوند مردان و زنانی را که به سبب هوسرانی به ازدواج‌های متعدد دست می‌زنند، دشمن می‌دارد یا لعن

می‌کند. از این مورد که بگذریم، توصیه‌های فراوان اسلام در مورد بردباری و گذشت همسران نسبت به یکدیگر و تحمل نارسایی‌های اقتصادی و دیگر مشکلات زناشویی از آن حکایت دارد که اسلام در صورت وجود مشکلات قابل تحمل نیز طلاق را مبعوض می‌شمارد و تا حد امکان می‌کوشد از فروپاشی بنای مقدس خانواده جلوگیری کند، ولی نکته مهم آن است که اسلام برای تحقق این هدف عمدتاً بر راهبردهای اخلاقی و تربیتی تأکید کرده و کمتر به ممنوعیت‌های قانونی توسل جسته است. دلیل این امر تا حدودی روشن است؛ ایجاد محدودیت‌های شدید قانونی برای طلاق کمک چندانی به تحکیم روابط زناشویی نمی‌کند؛ زیرا در فرضی که ازدواج دچار اختلال گردیده، با منع قانونی طلاق معمولاً جایگزین‌های نامطلوبی همچون متارکه یا جدایی غیر رسمی، طلاق عاطفی ناشی از سردی بیش از حد روابط و خشنونت خانگی در انتظار زوجین خواهد بود. افزون بر آن، منع قانونی طلاق می‌تواند انگیزه افراد برای ازدواج را نیز کاهش دهد و این درست برخلاف آن هدفی است که اسلام در نظام اجتماعی خود دنبال می‌کند.

با این همه، اسلام ضوابط و تشریفات خاصی را برای اجرای صیغه طلاق مقرر کرده که می‌تواند در کاهش انگیزه افراد برای اقدام به طلاق موثر باشد؛ از جمله اینکه زن در حال طلاق نباید در دوره عادت ماهانه باشد و پس از پاک شدن نیز تنها در صورتی طلاق نافذ است که نزدیکی صورت نگرفته باشد و افزون بر آن، حضور دو شاهد عادل بر صحت طلاق ضرورت دارد.

وجود این ضوابط که به طور عادی باعث تأخیر طلاق می‌شود؛ زمینه مناسبی برای تجدید نظر زوجین در نتیجه فروکش کردن خشم و هیجان‌های مقطعی و تأمل بیشتر در عواقب کار فراهم می‌آورد. در نهایت می‌توان ذکر کرد که از نظر اسلام طلاق آخرین راه مداوای ناسازگاری زن و شوهری می‌باشد. اسلام معتقد است اگر راهی برای جدایی زن و شوهر زوجین نباشد زندگی ایشان دشوار و عذاب آور خواهد بود و ممکن است نتایج ویران کننده‌ای مثل انتقال، خودکشی، فساد و قتل داشته باشد. طلاق پدیده‌ای چند بعدی است. شاید کمتر پدیده‌ای به پیچیدگی طلاق وجود داشته باشد آن روز که خانواده‌ای از هم پاشید به نظر می‌رسد یک دعوای

ساده عامل این انفجار بوده است حال آن که چنین نیست و مجموعه‌ای از عوامل روانی اجتماعی، اقتصادی، پدید آمده به هم پیوسته‌اند و بنیان خانواده را بر باد داده‌اند. بنابراین طلاق به عنوان پدیده‌ای اجتماعی مطرح است، زمانی که جامعه در معرض آسیب‌های بنیادی قرار گیرد روابط اجتماعی نیز بیمار بوده و فساد گوشه به گوشه جامعه را در بر گرفته است. علاوه بر این طلاق پدیده‌ای روانی نیز هست. بسیاری از خانواده‌ها در برابر تکانه‌های اقتصادی یکسان قرار می‌گیرند اما همگی دست به طلاق نمی‌زنند. میزان سازش افراد در طلاق مؤثر است. اما آمار نشان می‌دهد زن‌ها بیشتر از مردها در امر طلاق پیش قدم می‌شوند که این خود قابل بررسی است.

علل و عوامل طلاق در جامعه

به گفته کارشناسان ازدواج‌هایی که در آنها هماهنگی بیشتری میان زوجین وجود دارد موفق‌ترند. تشابهاتی مانند طبقه اجتماعی، سطح تحصیلات، سطح هوش، هم نژاد بودن، دین مشابه داشتن، هم زبان بودن و ... یک ازدواج موفق را رقم می‌زند. ازدواجی که با تشابه نژادی، زبانی، روانی، و اجتماعی صورت بگیرد ازدواجی موفقیت آمیز است. تفاوت طبقاتی یکی از عواملی است که با امکانات اجتماعی معمولاً دیدگاه‌های مختلفی را به وجود می‌آورد البته اگر دو نفر آن به اندازه از آگاهی لازم برخوردار باشند که این تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسند ازدواجشان منعی ندارد. در اصل مهمترین دلایل طلاق توقعات نادرستی است که طرفین از یکدیگر دارند. طلاق دلایل گوناگونی دارد. این دلایل متناسب برای موقعیت، طبقه و جایگاه اجتماعی زوجین متفاوت است. شناخت عوامل موثر در شکل‌گیری این پدیده در کنترل و کاهش آن نقش بسزایی خواهد داشت.

برخی از عوامل طلاق در جامعه ما به شرح ذیل می‌باشند:

الف) عوامل قانونی: از جمله عواملی که در حال حاضر به شدت طلاق‌ها را در جامعه ما متأثر می‌سازد وجود و تصویب برخی از قوانین مربوط به ازدواج و طلاق است. مثلاً قوانین مربوط به مهریه نه تنها نتوانسته مانع طلاق دادن زنان توسط مردها شود بلکه منجر به جنگ و جدال بسیاری بین زوجین

شده‌است. قانونی که مبنی بر حق حبس مرد برای عدم توانایی پرداخت مهریه توسط زن به تصویب رسیده و بر اساس ماده ۵۸۰۱ قانون مدنی که می‌گوید: زن می‌تواند تا مهریه به او تسلیم نشده از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند. در هنگام برخی از اختلافات زنان را تجهیز به سلاحی کرده که می‌توانند به وسیله آن مرد را تهدید کرده و مشکلاتی از قبیل اینکه وقتی که زن بخواهد اقدام به چنین شکایتی بکند مرد از هراس به حبس رفتن و یا بعد از به حبس رفتن بر دامنه مشاجرات بیافزاید و یا اینکه سریع تر اقدام به طلاق نماید، را ایجاد نموده‌است. در این راستا مهریه وسیله‌ای شده که زنان به خاطر اینکه از حالات احساسی و هیجانی بیشتری برخوردارند سریع‌تر تحریک شده و دست به اقداماتی که در کل به ضرر خود و همسرش و در نهایت زندگی مشترک آنان است، بزنند. از سویی دیگر مهریه می‌تواند دستاویزی برای برخی زنان سوء استفاده کننده باشد که اصولاً قصد زندگی مشترک ندارند و به خاطر دریافت مهریه اقدام به ازدواج می‌نمایند و بعد از مدتی با دلایل واهی سعی می‌کنند با دریافت تمامی مهریه یا قسمتی از آن با عاصی کردن مرد طلاق خود را بگیرند و این عمل خود را بارها می‌توانند تکرار کنند. به نظر می‌رسد برای برطرف کردن معایب قانونی مربوط به مهریه از جمله حذف حق حبس زنان با توجه به بررسی‌های کارشناسانه دقیق‌تر باید اصلاحاتی صورت پذیرد تا کمترین عوارض را در برداشته باشد. البته مسائل قانونی فقط به مسائل مطرح شده ختم نمی‌شود بلکه مسائل دیگری نیز وجود دارد که باید مورد بررسی و بازبینی قرار گیرند و بر اساس زمان حاضر تغییرات لازم در آنها انجام پذیرد.

ب) عوامل روانشناختی: عوامل روانشناختی دخیل در طلاق ابعاد گسترده‌ای را در برمیگیرد که با بیان مختصر نمی‌توان به توصیف گستره آن پرداخت ولی از جمله مواردی که می‌توان به آنها اشاره کرد به شرح ذیل است:

عدم تفاهم و سازگاری روانی در برخی از موارد طلاق، وقتی از زوجین درباره علل طلاق سؤال می‌شود راحت‌ترین و در دسترس‌ترین پاسخی که خواهند داد این است که می‌گویند ما با هم سازش یا تفاهم نداریم. وقتی سؤال دقیق‌تر می‌شود که منظور از تفاهم نداشتن چیست؟ در پاسخ بسیاری از آنها

مشاهده می‌شود که دلیل مستدلی برای آن ندارند. از مفاهیمی مثل این که او مرا درک نمی‌کند، ما با هم هیچ شباهتی نداریم، او مرا دوست ندارد، به خانواده اش وابسته است و مسائلی از این قبیل که بسیارند مطرح می‌شود. این شکایات و گله‌مندی‌ها گاهی دوطرفه است یعنی هر دو زوج متقابلاً از همدیگر شکایت می‌کنند، ولی در خیلی مواقع نیز یکطرفه است یعنی یکی از زوجین عاشق و دوستدار همسر خود است و تمام و کمال حاضر به زندگی مشترک با طرف مقابل خود است ولی دیگری علیرغم ابراز احساسات همسرش، حالتی تنفرآمیز نسبت به او پیدا می‌کند. در این حالت است که تقریباً آن زندگی به نقطه پایان خود نزدیک شده و دیری نخواهد پایید که طلاق و تارک زوچین نتیجه بلافصل آن خواهد شد.

پدیده ذکر شده به وفور در جلسات مشاوره زوجینی که با هم اختلاف دارند دیده می‌شود. در چنین موقعیت‌هایی با توجه به پدیده رخ داده شده هر عملی، سخنی، شیوه‌ای به عنوان بهانه‌ای از طرف فرد بی‌علاقه در نظر گرفته می‌شود که این بهانه‌گیری‌ها پایانی نخواهد داشت. بهانه‌هایی که اگر هر کدام برآورده گردد دیگری سر برمی‌آورد و اینها می‌توانند پایانی بر زندگی مشترک با برچسب نداشتن تفاهم باشد. حال باید پرسیم چرا چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد؟ چنین سؤالی قطعاً پاسخ‌های متعددی از منظرها و با توجه به افراد مختلف دارد. از جمله پاسخ‌هایی که می‌توان به آنها اشاره کرد عبارتند از:

ناپختگی و عدم بلوغ اجتماعی

برخی از ازدواج‌ها علیرغم اینکه به صورت خواسته و حتی با عشق و علاقه طرفین برای ازدواج همراه بوده ولی بعد از مدتی شاهد از هم پاشیدگی آنها هستیم. در این نوع طلاق‌ها ما شاهد این خواهیم بود که دختر یا پسر و یا هر دوی آنها به نوعی هنوز به درجه‌ای از رشد اجتماعی و عقلانی نرسیده‌اند که بتوانند یک زندگی مشترک را اداره کنند، تشکیل یک زندگی مشترک مستلزم شناخت‌ها و پیش‌آگهی‌هایی است. دختر و پسر که با هم ازدواج می‌کنند باید خودشان را آماده پذیرش مسئولیتهایی کنند. خود را شریک زندگی و سازندگی آن بدانند، از طرف مقابل خود صرفاً بستانکار نباشند بلکه خود را بدهکار نیز بدانند. هر کدام از آنها باید خود را مسئول

ساختن زندگی تلقی کنند نه اینکه یک زندگی ساخته شده را بخواهند. کسانی که قصد ازدواج دارند باید به این امر آگاهی داشته باشند که ازدواج پایان بخشیدن به تمام سختی‌ها و مشکلات نیست بلکه به نوعی درگیر شدن با مشکلات دیگری و شاید بیشتری است که اگر به دیده درست به آن نگریسته شود زیبایی زندگی در همین حل کردن مشکلات بیشتری است که اگر به شکلی آرمانی به آن نگریسته شود چیزی جز طلاق نتیجه اش نخواهد بود.

۱. توقعات بی جا و چشم و هم چشمی

امروزه زرق و برق‌های بسیار زیاد و متنوع مانند سمی که بر اختلافات خانوادگی دامن زده گریبانگیر جامعه ما گشته و وضعیت بحرانی را در کانون خانواده به وجود آورده است. در اینجا بحث بر سر وجود چنین زرق و برقهایی نیست، بلکه بحث بر سر تأثیرات و برداشتهایی که از آنها می‌شود، است. در چنین وضعیت‌هایی زوجین غرق در چنین اوضاعی می‌شوند و خود و زندگی‌شان را فراموش می‌کنند. به طور خودآگاه یا ناخودآگاه با متأثر شدن از چنین وضعی و فکر نکردن درباره تداوم زندگی‌شان به دامن شدید اختلافات می‌افتند. کما اینکه در بسیاری از مواقع این صورتهای زیبا عامل خوشبختی در زندگی نیستند. این افراد با ندیدن جنبه‌های مثبت زندگی خود و دیدن جنبه‌های به ظاهر مثبت و یا به واقع مثبت دیگران دچار کشمکش‌های فراوان می‌شوند و وقتی زندگی خود را از دست می‌دهند تازه می‌فهمند که چه بر سرشان آمده است. مقایسه زندگی‌ها با همدیگر، امروزه بلایی است که می‌تواند هر زندگی خوب و زیبا را از هم متلاشی کند. اگر زوجین گرفتار چنین حالتی شوند تحت هر شرایطی و امکاناتی هرگز به آرامش و رضایت نخواهند رسید. این وضعیت حالتی روانی را در افراد به وجود خواهد آورد که با به دست آوردن هر چیزی به موضوع دیگری فکر خواهند کرد که هرگز تمامی نخواهد داشت. پس باید خود و شرایط خودمان را بپذیریم و با تلاش و پذیرش خود گام به سوی آینده برداریم که در این صورت احساس خوشبختی خواهیم کرد.

۲. ابتلا به اختلالات عاطفی و روانی

ابتلا یکی از زوجین و یا هر دو نفر آنها به اختلالات روانی می‌تواند موجب از هم پاشیدگی یک زندگی مشترک گردد. اختلالات روانی مورد بحث می‌تواند طیف گسترده‌ای از شدت و ضعف و همچنین مشهود و غیرمشهود را در برگیرد. مثلاً ابتلا به افسردگی از حالت خفیف آن تا حالت شدید آن که به افسردگی اساسی معروف است می‌تواند موجب اختلال در روابط زناشویی گردد که این حالتی مشهود از اختلالات روانی است. ولی گاهی اختلالاتی مانند اختلالات شخصیت که به طور مشهود در مبتلایان آن دیده نمی‌شود از عوامل ناسازگاری و تنشهای زندگی زناشویی خواهد شد. از جمله این اختلالات می‌توان از اختلال شخصیت هیستریونیک (نمایشی) و خود شیفته نام برد. به عنوان مثال در اختلال شخصیت هیستریونیک فرد مبتلا نیاز مفرط به توجه از سوی همسرش را دارد و در صورت کمترین بی‌توجهی آشفتگی زیادی بر وی مستولی خواهد شد. در این حالت فرد مقابلش به هر اندازه به او توجه نشان دهد او ارضا نشده و همیشه شاکی خواهد بود. این در حالی است که خودش درمقابل این همه توجه طلبی کمترین توجه را به همسرش می‌نماید ولی فکر می‌کند که بی‌نهایت این کار را انجام داده است. رفته رفته این موضوع موجب خستگی طرف مقابلش شده و بعد از مدتی به مشاجره و درنهایت تنفر زیاد از همدیگر و طلاق و متارکه می‌انجامد.

۳. عوامل اقتصادی

مسائل مالی و اقتصادی از دیگر عواملی است که می‌تواند منجر به متارکه زوجین شود. از مصادیق این عوامل می‌توان به فقر، بیکاری، بیماری و غیره اشاره کرد. از نظر بسیاری از مردم بد بودن وضعیت اقتصادی بزرگترین عامل طلاق تلقی می‌شود. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که درست است عوامل اقتصادی نقش مهمی در امور زندگی مشترک دارد ولی خود این مسائل فی‌نفسه مهمترین عامل فروپاشی نمی‌باشد. در یک زندگی زناشویی زوجین اگر همدیگر را دوست داشته باشند و منطقی فکر کنند می‌توانند با داشتن حداقل امکانات زندگی با همدیگر سازگار بوده و زندگی کنند. کما اینکه در غیر این صورت با بالاترین امکانات مادی هم با یکدیگر به سر

نخواهند برد. پس قناعت و پذیرش موقعیتها و وضعیت طرفین بعد از ازدواج می‌تواند این عامل را خنثی کند که متأسفانه باید اذعان کرد در جامعه کنونی ما برخی از زوجین بدون نگاه به خود و فرد مقابلش توقعات آرمانی را برای زندگی زناشویی تصور می‌کنند که به عمل رساندن آن غیرممکن بوده و با گذشت مدتی از زندگی مشترک به راهی جز راه طلاق و متارکه نمی‌انجامد. نکته دیگری که در این زمینه می‌توان عنوان کرد این است که به نظر می‌رسد علت طلاق در طبقات پائین اقتصادی اجتماعی (مخصوصاً در شهرهای بزرگ) مسائل اقتصادی (فقر و بیکاری) باشد ولی در طبقات بالاتر اجتماعی (تحصیل‌کرده‌ها) عدم تفاهم و سازش اخلاقی باشد.

۴. عوامل ارتباطی

عوامل ارتباطی مشتمل است بر ارتباط و رفت و آمد با خانواده همسر، والدین، برادر، خواهر و بستگان و نگاه و نگرش متقابلی که این دو نسبت به هم دارند. شاید بتوان گفت عوامل ارتباطی که ذکر شد در جامعه ما از بزرگترین مسائل اختلاف برانگیز در مسائل زناشویی و خانوادگی است. جایی که خود زوجین چندان اختلافی با همدیگر ندارند و مسائل فرعی دیگر مثل ارتباط با خانواده های طرفین برانگیزاننده مشکلات عدیده ای می‌شود. در اینجا می‌توان به روابط بین مادرشوهر، عروس- خواهرشوهر، عروس- مادرزن داماد اشاره کرد که اغلب از دیدگاه خوبی نسبت به هم برخوردار نبوده و به نظر می‌رسد در فرهنگ ما از تاریخچه ای بس طولانی برخوردار است.

۵. سایر عوامل

عوامل دیگری چون اعتیاد، بیکاری، بیماری، ناباروری، مسائل جنسی، به میان آمدن پای فرد دیگری در زندگی یکی از زوجین، تغییرات و تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی، فاصله طبقاتی، رتبه های تحصیلی و ... از جمله دیگر علل طلاق و متارکه می‌باشند. اعتیاد به عنوان بلای خانمان سوز می‌تواند هر زندگی را در کام خود فروکشد و نابودش کند. بیکاری زمینه ساز مشکلات اقتصادی و به دنبال آن تشویش‌های روانشناختی است. ناباروری هر کدام از زوجین و ناتوانی در

بچه دار شدن از عوامل نگران کننده و ایجاد کننده طلاق است. مشکلات جنسی و عدم رضایتمندی هر کدام از زوجین از عوامل بسیار مهمی است که به علل فرهنگی در هاله‌ای از پنهان کاری قرار می‌گیرد. در مشاوره‌های ازدواج این امر به وضوح به چشم می‌خورد که برخی از زوجین به مسائل جنسی که از ضروری‌ترین و مهمترین عوامل استواری زندگی زناشویی است توجهی نمی‌کنند یا بی توجه هستند. اغلب خانم‌ها ارضای جنسی را فقط مختص آقایان می‌دانند و از رضایت خودشان در این زمینه غافل می‌مانند که بعدها منجر به اختلافاتی می‌شود که هیچکدام از آنها نمی‌دانند که علت در چیست و منشأ این اختلافات با بهانه های دیگری ظهور می‌کنند. عدم آموزش و عدم آگاهی از برقراری روابط جنسی به شکل صحیح، مقاومت یا عدم مراجعه به پزشک، برای مسائل مربوط به این روابط و ... از موارد مشکل ساز در این زمینه می‌باشند. در آخر باید به این نکته توجه کرد که تغییرات فرهنگی و اجتماعی که در جامعه ما در حال گذر است منجر به تغییر و تحولات گسترده در ابعاد و سطوح مختلف اجتماعی شده که کانون خانواده و زندگی زناشویی از جمله مواردی است که به شدت تحت تأثیر این تغییر و تحولات قرار گرفته است. در این راستا، این وظیفه نهادهای دولتی و غیردولتی است که موضوع را از جهات مختلف مورد توجه و بررسی قرار داده و با ریشه یابی و شناسایی دلایل و عوامل آن راهکارهای لازم را بیابند. چرا که فروپاشی خانواده علاوه بر اینکه صدمات روانی و عاطفی به افراد مبتلا به آن می‌زند، اثرات مخربی را بر پیکره جامعه و ایجاد معضلات، مشکلات و بزهکاری های فراوان در جامعه وارد خواهد کرد.

جنبه های مختلف طلاق

فرآیند طلاق خودش در طی زمان و در قالب مراحل خاصی اتفاق می‌افتد و به احتمال زیاد ویژگی آن عبارت است از فشار روانی فراوان، دوسوگرایی، دودلی، تردید به خود، و عدم یقین، حتی زمانی که طرفین قبول دارند که این رابطه را نمی‌توان نگه داشت. کرسل در سال ۱۹۷۴ فرآیند طلاق را به عنوان یکی از شاقترین تکالیفی می‌داند که از فردی عاقل انتظار می‌رود آن را انجام دهد. وقتی ازدواج از هم می‌پاشد در اثر آن چندین نوع طلاق ایجاد میشود. (اما ممکن است تا بعد از

حکم طلاق ادامه یابد) پس مسائل مربوط به طلاق قانونی مطرح می‌شود که غالباً همراه با خشونت و تند خویی است و همراه با طلاق هم والدی است که در ارتباط با نگهداری و سرپرستی از فرزند خانواده های تک والدی یا حق ملاقات با فرزندان می‌باشد. که در مرحله بعد طلاق اجتماعی روی می‌دهد که در زمینه تغییر روابط با جمع دوستان همسر رخ می‌دهد و هریک باید جایگاه مجزای خود را در جامعه و در قالب انسانی مجرد و مستقل تعریف کند و بالاخره طلاق روانی که در خصوص مسائل مربوط به بازیابی خود، پیروی فردی و مشکلات مربوط به فکر کردن بر اساس ضمیر من و نه ماست. به استثنای طلاق قانونی کامل شدن سایر ابعاد ممکن است سالها به طول بینجامد به ویژه هنگامی که مسئولیت‌های مربوط به فرزندان یا سایر تعهدات باعث گردند که طرفین در ارتباط با یکدیگر باشند.

نتیجه گیری

همانگونه که در ابتدای پژوهش حاضر ذکر شد طلاق، از مهمترین پدیده‌های حیات انسانی است. یک پدیده ارتباطی، اقتصادی و روانی است. و به عنوان آفتی اجتماعی مطرح می‌شود. اما سوال اصلی که در این مقاله مطرح شد این بود که چه علل و عواملی موجب افزایش طلاق در جامعه می‌شود و عوامل تأثیرگذار، در جنبه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی و روانی مورد توجه قرار گرفته است. دلایل احتمالی از هم گسیختگی زندگی زناشویی از طریق طلاق، تقریباً بی‌شمارند زیرا پیوند زناشویی دو شخصیت منحصر به فرد با دو زمینه متفاوت را برای زندگی در زیر یک سقف گردهم می‌آورد.

شاید مهمترین دلیل طلاق این باشد که پیش از ازدواج، یک طرف زناشویی از طرف دیگر چشمداشت‌های بیش از حدی دارد.

در جوامع امروزی عشق و علاقه پرشور یکی از عوامل مهم زندگی زناشویی به شمار می‌آید. پیش از ازدواج یک زوج معتقدند تا زمانی که عشق شان به همدیگر فروکش نکند، بر هر مشکلی می‌توان فائق آمد. آنها بزودی تشخیص می‌دهند که آتش عشق پیشین شان فروکش کرده و برای حل مسائل شان باید راه های عملی تری را در پیش بگیرند.

غیردولتی است که موضوع را از جهات مختلف مورد توجه و بررسی قرار داده و با ریشه‌یابی و شناسایی دلایل و عوامل آن راهکارهای لازم را بیابند. چرا که فروپاشی خانواده علاوه بر اینکه صدمات روانی و عاطفی به افراد مبتلا به آن می‌زند، اثرات مخربی را بر پیکره جامعه و ایجاد معضلات، مشکلات و بزهکاری‌های فراوان در جامعه وارد خواهد کرد.

(منابع در دفتر مجله موجود می‌باشد)

اما در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان علل و عوامل موثر در طلاق را اینگونه ذکر کرد که شامل مسائل و مشکلات مالی و اقتصادی، اعتیاد، خشونت و بد رفتاری مردان، وجود همسر جدید، دخالت‌های دیگران، عدم تعلق خاطر زن و مرد به همدیگر، افزایش آگاهی زنان از حقوق خود، اختلاف سلیقه بین زوجین، نگاه مرد سالارانه جامعه نسبت به زنان و دختران، عدم همسانی در ازدواج، تشریفات ازدواج، بیماری روانی شدید یکی از زوجین، برطرف نشدن نیاز جنسی یکی از زوجین، نگرش مثبت به طلاق، روابط جنسی خارج از سیستم خانواده، عدم شناخت کافی زوجین قبل از ازدواج از یکدیگر، عدم درک تفاوت‌ها می‌باشد. که وظیفه نهادهای دولتی و

